



بررسی پیوند «خشونت و قانون» در برنامه نوسازی دولت مدرن پهلوی اول بر پایه نظریه والتر بنیامین

علیرضا سمیعی اصفهانی، نفیسه اله دادی^۲

۳۵

دوره ۱۰، شماره ۱، پیاپی ۳۶

بهار ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۸/۲۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۳/۱۶

صص: ۲۷۳-۲۴۵

شابا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



چکیده

از نظر بنیامین؛ خشونت از منظر یک نظم حقوقی، دو کارکرد عمده دارد. نخست؛ کارکرد «قانون‌گذاری» که منشأ هر نظم حقوقی - قانونی است و دوم؛ کارکرد «حفظ قانون». این نوع خشونت که برای حفظ قانون در نظر گرفته شده است، ذاتاً در هر نوع قانونی نهفته است. در حالی که خشونت اولیه (یا قانون‌گذار)، به کنش سازنده «استقرار» قدرت اشاره دارد، خشونت ثانویه (یا حافظ قانون) معمولاً در نهادهای دولتی گنجانده شده و هدفش «استمرار» و ماندگاری خشونت اولیه است. با این اشاره، پرسش اصلی پژوهش پیش‌رو این است که چه پیوندی بین «خشونت و قانون» در لحظه شکل‌گیری دولت مدرن پهلوی اول و به‌ویژه در سیاست‌های نوسازی این دولت که تداوم بخش حیات آن بود، وجود داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رضاشاه همانند هر بنیانگذاری، در آغاز با بهره‌گیری از خشونت اسطوره‌ای یا خشونت واضع قانون (در مورد دولت پهلوی، کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹) رژیم جدید را بنیان نهاد و در ادامه با توسل به خشونت حافظ قانون (بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوقی و اجرایی نهادهایی چون قانون اساسی، مجلس، دیوانسالاری و...) در قالب برنامه نوسازی از بالا، موقعیت دولت مدرن و سلسله جدید پهلوی را تحکیم بخشید.

کلیدواژه‌ها: خشونت حاکمیت، پهلوی اول، دولت مدرن، قانون، برنامه نوسازی، والتر بنیامین.

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول)

a.samiee@ase.ui.ac.ir

۲. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

شکل‌گیری دولت مدرن و تثبیت حاکمیت آن بر پایه سیاست ادغام و همگونگی ملی در تجربه تمامی کشورها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه، کم و بیش با خشونت در آشکال آشکار و نهان و محدود و گسترده همراه بوده است. به اعتقاد چارلز تیلی از نظریه پردازان برجسته دولت‌سازی؛ «خشونت» و اعمال آن تنها هنگامی در جامعه سیاسی به عنصری موثر، کارآمد و مشروع بدل گردید که «سیاسی» شد، یعنی زمانی که در راستای سیاست‌های دولت-ملت‌سازی به مثابه ابزاری در دستان «دولت مطلقه» برای «انباشت و انحصار قدرت»، مبارزه و سرکوب رقبای داخلی و خارجی و اعمال «کنترل اجتماعی» به خدمت گرفته شد (سمیعی اصفهانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۴۱). ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و بحث توسعه و نوسازی با نوگرایی آمرانه دولت مدرن «پهلوی اول» گره خورده است، هر چند باید گفت از دوران قاجار گام‌های ناچیزی برای توسعه و ورود به عرصه سرمایه‌داری جهانی برداشته شد، با این حال این روند در دوران رضاشاه نموده‌های سازمان‌یافته و آشکاری پیدا کرد. «به تعبیر وبر، چنانچه انحصار زور را یکی از ویژگی‌های دولت مدرن بدانیم، این انحصار در مورد رضاشاه، انحصاری نسبی بود. نخستین نشانه اعلام انحصار، اعمال زور در اعلامیه رضاخان میرپنج در اسفند ۱۲۹۹ بود که می‌توان در گزاره «من حکم می‌کنم» آن را تلخیص کرد» (متینی، ۱۳۸۸: ۳۴). به این ترتیب، رضاشاه با عملی کردن تلاش‌های ناموفق دولتمردان روشن‌اندیش قاجار مانند عباس‌میرزا، امیرکبیر و سپهسالار و ...؛ در نخستین گام، ارتشی مدرن و «نظمی نوین» بنیان نهاد و دولت مرکزی و ملی را تقویت نمود آن‌گاه برنامه نوسازی و اصلاحات در سایر حوزه‌ها را به پیش برد. در گام بعدی، با ایجاد یک نظام حقوقی و قضایی جدید و سکولار به دعوا و دوگانگی دیرینه میان محاکم شرع و محاکم عرف پایان بخشید و با هدف تضعیف و محدود نمودن نقش و نفوذ، اقتدار و حوزه اختیارات و فعالیت علما در امور مربوط به قضاوت، معاملات، عقد و ازدواج و آموزش برآمد. نظام آموزشی جدید ایران نیز در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۹ شمسی پایه‌ریزی شد و در ادامه روند تأسیس مدارس جدید، مکتب‌خانه‌ها تعطیل و دانشسراها، دانشکده‌ها و در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران تأسیس شدند. اعزام دانشجویان به خارج نیز از سال ۱۳۰۷ آغاز گردید (موثقی، ۱۳۸۴: ۲۲). اصلاحات اداری و گسترش آن، با افزایش تعداد کارمندان و استخدام فارغ‌التحصیلان مدارس و مؤسسات آموزش عالی، با پرداخت حقوق و مزایا مطابق با الگوهای اروپایی در ۱۹۲۲م آغاز شد و تقسیمات

جدید اداری و کشوری با ۱۳ استان و هر استان با چندین شهرستان و هر شهرستان با چندین بخش از سال ۱۳۱۶ اجرا شد، اگر چه عملاً با حضور ارتش و ژاندارمری و شهربانی زیر نظر ستاد مشترک و شاه به عنوان فرمانده کل قوا، استاندار تحت الشعاع قدرت و نفوذ فرمانده نظامی بود و نوعی حاکمیت دوگانه نظامی و غیرنظامی برقرار شد (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۵۴).

اقتدارگرایی و پاتریمونیا لیسیم با وجود آنکه در دوره رضاشاه جنبه بوروکراتیک به خود گرفته بود، ولی با سلطه مطلق شاه و خودکامگی و روابط شخصی مبتنی بر یک نوع سیستم و شبکه حامی-پیرو، به ویژه نقش کلیدی ارتش و نظامیان همراه بود (موثقی، ۱۳۸۴: ۲۳). بنابراین رضاشاه با ماهیت شبه مطلقه خویش آغازگر تحولات بنیادین و حساسی بود و از آنجاکه هر تحولی مستعد خشونت است- چرا که رها کردن گذشته و ایجاد تغییر، تا حدی قهرآمیز و خشونت آفرین است- در این میان، شخصیت و نظام پاتریمونیا ل رضاشاهی این خشونت را بیش از پیش آشکار ساخت؛ به گونه‌ای که نهادهای به جامانده از عصر مشروطه مانند دستگاه بوروکراسی و قانونگذاری نیز خود به منبع و ابزار تولید خشونت بدل گردیدند. با این مقدمه، نوشتار حاضر در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که چه پیوندی بین «خشونت و قانون» در شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن پهلوی اول و بویژه در سیاست‌های نوسازی این دولت وجود داشته است؟ در پاسخ و از منظری بدیع و متفاوت از پژوهش‌های پیشین، پژوهش حاضر می‌کوشد بر پایه نظریه والتر بنیامین، مفاهیم بنیادین خشونت قانون‌گذار-خشونت اولیه یا «واضع» قانون- و همچنین خشونت ثانویه یا «حافظ» قانون- را در قالب برنامه‌های توسعه و نوسازی دولت پهلوی اول، شناسایی و تبیین نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد دولت رضاشاهی همانند هر بنیانگذاری در آغاز با بهره‌گیری از خشونت واضح قانون (در این جا اقدام به کودتا) رژیم جدید را بنیان نهاد و در ادامه با توسل به خشونت حافظ قانون (بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوقی و اجرایی نهادهایی چون قانون اساسی، مجلس، دیوانسالاری و...) در قالب برنامه نوسازی از بالا، پایه‌های قدرت دولت مدرن را تحکیم بخشید.

۲) چارچوب مفهومی و نظری پژوهش؛ والتر بنیامین، خشونت و قانون

ادبیات نظری مدرنیزاسیون و دولت‌سازی، بر این فرض بنیادین تاکید دارد که دولت‌سازی، فرایند «انحصار و تمرکز خشونت و افزایش ظرفیت‌های نهادی دولت است (برای مطالعه بیشتر ر.ک سمیعی

اصفهانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۱۳۹). باین‌حال، در مورد کارگزاران و شکل و شیوه دولت‌سازی در میان صاحب‌نظران این حوزه اختلاف نظرهایی وجود دارد. والتر بنیامین (۱۸۹۲-۱۹۴۰م) فیلسوف مارکسیست آلمانی، از منظری انتقادی این ایده را در قالب خشونت حاکمیت، مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است که قدرت و خشونت به طرز جدایی‌ناپذیری با قانون پیوند خورده است، بنابراین، هر نظم یا قرارداد قانونی مبتنی بر خشونت است: (Benjamin 1986, pp. 295). از نظر وی، خشونت اساساً سه بُعد یا سه چهره دارد؛ ۱) خشونت موجد قانون^۲ (یا خشونت قانونگذار)، ۲) خشونت حافظ قانون^۳ و ۳) خشونت قانون‌شکن^۴ (یا خشونت الهی). تاملات فلسفی بنیامین در این زمینه، با عنوان «نقد خشونت» (۱۹۲۱)، در واقع نقش خشونت در حاکمیت دولت مدرن و خشونت نهفته در ذات قوانین آن، و همچنین ارائه فهمی جایگزین از خشونت - یا خشونت الهی - خارج از چارچوب دولت مدرن را مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد. والتر بنیامین در «نقد خشونت» از پیوند تبدیل‌ناپذیری که قانون و خشونت را متحد می‌سازد، پرده برمی‌دارد و نقد قدرتمندی از دیالکتیک بین قدرت یا قوه «تشکیل‌دهنده/مؤسس» و «تشکیل‌شده/تاسیسی» ارائه می‌دهد. بنیامین با تمرکز بر رابطه دشوار بین قانون و خشونت، تأکید می‌کند: «حتی آزادانه‌ترین نظم‌های حقوقی نیز به زودی تسلیم ضرورت اعمال خشونت برای حفظ و پاسداری از آنها می‌شوند. منشأ و بنیان هر قراردادی... به خشونت اشاره دارد. لزومی ندارد که در آن به عنوان خشونت قانون‌گذاری حضور داشته باشد، تا آنجایی که قدرت که یک قرارداد قانونی را تضمین می‌کند، منشأ خشونت‌آمیز دارد، حتی اگر خشونت در خود قرارداد وارد نشده باشد، در آن بازنمایی می‌شود.» (Benjamin, 1921: 288).

بنیامین استدلال می‌کند که خشونت از منظر یک نظم حقوقی، دو «کارکرد» عمده دارد. نخست؛ کارکرد «قانون‌گذاری» که منشأ و پایه‌گذار هر نظم حقوقی - قانونی است و دوم؛ کارکرد «حفظ قانون»، یعنی هنگامی که از خشونت (در قالب قوانین اثباتی و نهادهای دولتی) برای حمایت و پاسداری از خشونت قانون‌گذار بهره گرفته می‌شود. خشونتی که برای حفظ قانون در نظر گرفته شده است، ذاتاً در هر نوع قانونی نهفته است، به عبارت روشن‌تر، تا جایی که هر قانونی نیاز به تثبیت و استمرار دارد

Walter Bendix Schönflies Benjamin
 Law-Making Violence
 Law-Preserving Violence
 Divine Violence

تنها با نیرویی که پیوسته حاکمیت قانون و پیروی از آن را تضمین می‌کند، می‌تواند پایدار بماند. با این حال به گفته بنیامین، چهره دوم خشونت، ممکن است اهداف جدیدی برای خود ترسیم نکند و از این حیث در مقایسه با چهره نخست خشونت (قانونگذار) محدودیت‌هایی دارد (Benjamin, 1986, pp. 294-97).

در حالی که خشونت اولیه به کنش سازنده «استقرار» قدرت اشاره دارد و به اشکال خشونت‌آمیزی مانند انقلاب، کودتا، ترور، جنگ علیه ترور، فتح سرزمینی و یا کارویژه «انباشت اولیه» سرمایه‌داری (در نظریه مارکس) می‌تواند رخ دهد، خشونت ثانویه (یا حافظ قانون) معمولاً در نهادهای دولتی گنجانده شده و هدفش «استمرار» و ماندگاری خشونت اولیه (یا قانونگذاری) است. بنیامین این دو شکل خشونت را «خشونت اسطوره‌ای» می‌نامد، زیرا دیالکتیک درونی آن‌ها به منطقی اجتناب‌ناپذیر و دوری یا چرخه‌ای منتهی می‌شود. در مقابل، هر گونه کنش ویران‌کننده قانون (خشونت قانون‌شکن یا الهی) منجر به طرح و وضع و استقرار جدیدی از قانون می‌شود که دوباره با خشونت تلاش می‌کند خود را حفظ کند. برای بنیامین، این چرخه سرنوشت‌ساز غلبه بر قانون از طریق برقراری مجدد آن، به روشنی نشانه این است که اساساً چیزی «فاسد در قانون» وجود دارد. اما در عمل، تمایز این دو شکل از خشونت افسانه‌ای دشوار است. در حوزه سرکوب مستقیم دولتی، یعنی نیروی پلیس، نیروی حافظ قانون و خشونت قانون‌گذار همیشه به صورت طیفی در هم آمیخته می‌شوند (زیرا پلیس دقیقاً با اجرای مقررات جدید یا با ارزیابی مجدد قوانین و مجازات‌های تعیین‌شده، قانون را حفظ می‌کند)، در حالی که در حوزه نظم اجتماعی خشونت افسانه‌ای تقریباً نامرئی شده است (Khatib, 2011).

بنابراین از نگاه بنیامین هر دولت نوظهوری با اعمال خشونت، حد و مرز قانونی جدید را ترسیم می‌کند و در ادامه با اعمال خشونت ثانویه، از این نظم قانونی - حقوقی جدید، حفاظت و پاسداری می‌کند. خشونتی که از این دو حالت بیرون باشد مشروعیت ندارد. در عرصه قانون عمومی درون یک کشور، خشونت ضرورتاً در انحصار دولت است و فقط دولت حق دارد در صورت لزوم دست به اعمال خشونت بزند، نه هیچ کس دیگری. قدرت قانون‌گذار، خشونت را وسیله قرار می‌دهد برای رسیدن به هدفش که همان چیزی است که قرار است به عنوان قانون مستقر گردد. اما در لحظه‌ای که قانون استقرار یافت، خشونت را برنمی‌اندازد؛ بلکه درست در همین لحظه قانونگذاری و به نام قدرت، به صراحت قانون را نه به‌عنوان هدفی مصون و مستقل از خشونت، بلکه به‌عنوان هدفی ضرورتاً و

عمیقاً گره خورده با خشونت مستقر می‌سازد. به تعبیر دریدا؛ فرمول بنیامین به این معناست که خشونت حفاظت از قانون به‌طور عطف به ماسبق عمل می‌کند تا اشاره یا دلالت کند بر خشونت قانون‌گذار به نفع آن چیزی که ادعا می‌کرده از ابتدا از جانب آن سخن می‌گفته است (Derrida, 2002:269). در عین حال، ظاهراً خشونت قانون‌گذار به‌عنوان نیروی مشروعیت‌بخش برای حفظ قانون عمل می‌کند، بدین معنا که قبل از آن وجود دارد. بنابراین خشونت قانون‌گذاری هم زمان گذشته و هم اکنون وجود دارد. همچنین به این معنی است که هرگز به نوعی کامل نمی‌شود، زیرا فقط به عنوان قانون‌گذاری از منظر خشونت محافظه‌کارانه در آینده شکل می‌گیرد.

به اعتقاد بنیامین یک‌سویگی استفاده از قدرت، این اختیار را در کف نهاد مدرن دولت قرار می‌دهد که هرگاه بخواهد تمام امتیازات و اختیارات شهروندی را به حالت تعلیق درآورد. یعنی به نام قانون، قانون را معلق می‌کند، به نام امنیت و دفاع از اجتماع؛ از امکانات فراقانونی استفاده می‌کند و مردم را بنام امنیت مردم، تحت ضابطه یکسویه قانون محکوم کرده و از حق زیست محروم می‌کند. دموکراسی مدرن بر شیوه زدودن خشونت و تامین امنیت فیزیکی فرد (امنیت حداقلی)؛ بر تمامی رفتارهای فردی-اجتماعی و روابط انسانی، که احتمال یا امکان تولید خشونت در آن می‌رود، صبغه‌ای قضایی بخشیده و از همین روی بر تمامی مناسبات (هدف-وسیله) کنترل کاملی را برآورده، تا آنجا که با صورت قضایی بخشیدن به روابط انسانی؛ پسماند یا تئمه خشونت یا امکان استفاده از آن را از دستان افراد خارج می‌کند. از این جهت دولت مدرن بنا به وضع استثنایی خود-تعریف‌اش، به نام امنیت عمومی به دلخواه در فضای خصوصی افراد دخل و تصرف می‌کند، بی‌آنکه قانون را مانع دست‌اندازی خویش بیابد، بلکه قانون خود اینجا برای دولت مدرن در رابطه برآوردن (هدف-وسیله) به ابزار تبدیل می‌گردد و داخل این رابطه می‌شود.

خشونت قانون‌گذاری برای اهداف طبیعی همیشه در آغاز شکل‌گیری هر دولتی به‌عنوان نخستین اقدام این موجودیت سیاسی، رخ می‌دهد. چنین خشونتی در وضعیت طبیعی اتفاق می‌افتد، منحصر به فرد است و یک موقعیت سیاسی کاملاً جدید ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، خشونت حافظ قانون، زمانی اتفاق می‌افتد که دولت ایجاد شود، و «[این] شامل استفاده از خشونت به عنوان ابزاری برای اهداف قانونی است» (Benjamin, 1921: 284) برای نمونه، تابع قانون ساختن شهروندان - مانند تبعیت از قانون خدمت وظیفه عمومی - در حکم هدفی قانونی است. می‌توان فراخوان عمومی برای

خدمت نظام وظیفه را چهره دوم خشونت بنیامین خواند که همانا خشونت حافظ قانون است. خشونت حافظ قانون خشونتی تهدیدکننده است. تهدیدآمیز بودن آن از سرشت بازدارندگی و عدم قطعیت حاصل می‌شود. از سوی دیگر باید به مجازات اعدام اشاره کرد که نه به عنوان تنبیه تخطی از قانون، بلکه تثبیت یک قانون جدید است. زیرا قانون وجود خویش را، بیش از هر مورد دیگری از اجرای قوانین، در قالب اعمال خشونت بر زندگی و مرگ است که تحکیم می‌کند (بنیامین، ۱۳۹۲: ۱۸۷-۱۸۵) بنابراین همانطور که خشونت قانونگذاری با خشونت در جهت اهداف طبیعی (و با وضعیت طبیعی) همراه است، خشونت حفظ قانون نیز با قانون مثبت همراه است و برای محافظت از آن صورت می‌گیرد.

با این حال از نگاه بنیامین، از آنجا که هدف تمام خشونت‌ها در داخل دولت، ایجاد یا حفظ قانون است، پس باید در پی نوع دیگری از خشونت باشیم که هدف آن دستیابی به هیچ یک از این اهداف نباشد و در واقع رسالت‌اش «قانون شکنی» یا «اسطوره زدایی» از «خشونت قانونی مستقر» باشد. این چهره سوم خشونت چیزی نیست جز همان «خشونت الهی» که به اعتقاد بنیامین هم موجب عدالت است و هم با قانون خصومت می‌ورزد: از نظر بنیامین «عدالت، اصل تمام غایت الهی است و قدرت، اصل همه قانون‌گذاری اسطوره‌ای است» (Benjamin, 1921: 284). خشونت الهی نه «واضع» قانون و نه «حافظ» قانون بلکه «ناسخ» قانون است. خشونت ناسخ قانون؛ مکان‌پذیری، قسمی خشونت است که به کلی بیرون از حوزه قانون و ورای آن باشد که بتواند دیالکتیک دور زننده میان خشونت واضع و حافظ قانون را درهم شکند. این سیمای دیگری از خشونت است که قانون آن را چونان تهدیدی برای هستی خود قلمداد می‌کند چون اساساً خشونتی «بیرون از» حوزه قانون است. بنیامین آن را «خشونت ناب» یا «الهی» و در عرصه بشری «خشونت انقلابی» می‌نامد.

با این توصیف در ادامه با بهره‌گیری از الگوی نظری بنیامین و بویژه مفاهیم خشونت قانون‌گذاری (خشونت اولیه) و خشونت حافظ قانون (خشونت ثانویه) تلاش می‌گردد پیوند «خشونت و قانون» در سیاست‌های دولت مدرن پهلوی اول با محوریت برنامه‌نوسازی این دولت بین سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ ه.ش واکاوی و تبیین گردد.

۳) بحث و تحلیل

۳-۱) برآمدن پهلوی اول؛ خشونت قانون‌گذار و «استقرار» قدرت

چنانکه در بحث نظری اشاره شد از نگاه بنیامین، خشونت قانون‌گذاری یا برسازنده قانون برای اهداف طبیعی همیشه در آغاز شکل‌گیری هر دولتی به‌عنوان نخستین اقدام در جهت مستقر ساختن نظم یا موقعیت سیاسی جدید، رخ می‌دهد. به تعبیر بنیامین می‌توان گفت رضاشاه در فاصله زمانی کودتای سوم اسفند تا تاج‌گذاری در سال ۱۳۰۵ش، مسیر پرفراز و نشیبی را با توجه به وضعیت آشفته سیاست و جامعه در ایران پس از مشروطیت، پیمود و به تدریج توانست از یک عنصر قدرتمند سیاسی به پادشاهی نیرومند تبدیل شود. این فرایند در سه مرحله سرنوشت‌ساز انجام شد؛ در گام نخست، تصویب قانون اساسی، شاه را از جایگاه توازن‌بخش نیروهای سیاسی محروم نمود. در مرحله دوم، هرج و مرج ایجادشده و فضای آشفته، دال امنیت را به مهم‌ترین عنصر سیاسی در میان نیروهای سیاسی و البته جامعه تبدیل کرد و سپس، در آخرین مرحله سرنوشت‌ساز و برجسته شدن خطر تعلیق امنیت، نیروهای سیاسی را به سوی تصمیم سرنوشت‌سازی کشاند: تغییر سلطنت در ایران (حافظی و سینایی، ۱۳۹۹: ۱۲). بدین ترتیب این کودتای رضاشاه است که به عنوان خشونتی قانون‌گذار، به دنبال ایجاد دولتی جدید و نفی نظم سابق است و دولت جدید وی در خلأ بین قانون‌شکنی و قانون‌گذاری شکل می‌گیرد.

با کودتای ۱۲۹۹ و شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در قالب دولت رضاشاهی، ارتش به‌عنوان تکیه‌گاه و ابزار اصلی رضاخان در سرکوب شورش‌ها و مخالفان داخلی به‌صورت نوین شکل گرفت. یکی از نخستین اقدامات دولت کودتا بازداشت و تبعید شمار زیادی از سیاستمداران برجسته کشور بود. سردار سپه خوب می‌دانست تا نیروهای مسلح کشور یک کاسه نشود و در زیر فرمان او متمرکز نگردد، مقاصد وی انجام نخواهد گرفت. شکست انقلابیون شمال، دفع شورش‌های داخلی و سرکوب فئودال‌های سرکش تنها در سایه یک ارتش نیرومند امکان‌پذیر بود و سردار سپه برای ساختن چنین ارتشی دست به کار شد و در جهت یکپارچه کردن ارتش دو نیروی ژاندارمری و قزاقخانه را یکی نمود و به‌موجب فرمانی در دیماه ۱۳۰۰ اصطلاح قزاق و ژاندارم را از بین برد. سپاه تفنگدار جنوب هم چند ماه قبل از آن منحل و نفرات آن وارد ارتش شده بودند. بدین ترتیب؛ همزمان با سرکوب قیام خراسان، سردار سپه قوای میرزاکوچک را درهم کوبید (رجایی، ۱۳۷۹: ۱۲-۹). چنانکه اشاره شد

خشونت قانون‌گذار بینامین به کنش استقرار قدرت اشاره دارد، بنابراین خشونت اعمال‌شده توسط رضاشاه در این مرحله (بوژه سرکوب نیروهای گریز از مرکز) در راستای مشروع‌سازی قدرت حاکمیت جدید و لازمه استقرار آن بود.

رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت بر این باور بود که استقرار جامعه‌ای نو در ایران از طریق به حاشیه راندن و سرکوب نهادها و نمادهای جامعه سنتی و همچنین تضعیف برخی نهادهای مشروطه مانند قانون اساسی و مجلس امکانپذیر است. در خصوص جایگاه مجلس به نظر می‌رسد هدف وی علی‌رغم حفظ این نهاد به‌عنوان نماد مشروطیت، تبدیل آن به ابزاری اجرایی، منفعل و فاقد نقش بود. سفیر انگلستان در ایران در طی گزارشی به لندن در سال ۱۳۰۵ ه.ش قدرت مجلس در حکومت رضاشاه را چنین توصیف می‌کند: «مجلس ایران را نمی‌توان جدی گرفت؛ نمایندگان مجلس، نمایندگان آزاد و مستقلی نیستند و انتخابات مجلس آزادانه برگزار نمی‌شود. هنگامی که شاه، طرح یا لایحه‌ای را مدنظر قرار داد، تصویب می‌شود، زمانی که مخالف است رد می‌شود و هنگامی که بی‌اعتناست بحث‌های فراوانی صورت می‌گیرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۹۰). برخی از دوره‌های مجلس مانند مجالس ششم و هفتم شورای ملی، که در سال‌های نخستین سلطنت پهلوی اول تشکیل شد، قوانینی بسیار مفید برای جامعه به تصویب رسانید. این قوانین که خواسته اصلاح‌طلبان از سال‌ها پیش بود، به‌واسطه شخص شاه زمینه اجرایی به خود گرفت و با تصویب لوایحی چون؛ اصلاح عدلیه نوین و الغای کاپیتولاسیون، امور جزایی و قضایی مملکت، سروسامان گرفت، با این حال، در نیمه دوم سلطنت رضاشاه، اعمال قدرت وی در تصویب لوایح اکثراً برای آرام نگاه داشتن جامعه بود و یا به‌نوعی سلیقه شخص شاه در آن دخیل بود. در انتهای فعالیت مجلس هفتم، قوانین سیاسی مجلس به سبب اعمال قدرت پهلوی اول رنگ‌وبوی استبداد به خود گرفت. همچنین مجلس شورای ملی در اواخر زمام‌داری رضاشاه، صرفاً به‌صورت نهادی کاملاً بدون اثر در سرنوشت جامعه، به حیات خود ادامه داد و چه بسیار قوانین سیاسی که به مجلس تقدیم شد و نمایندگان بدون هیچ مذاکره‌ای با یک نشست و برخاست به تصویب آن رأی دادند (تنهاتن ناصری و مرتضایی، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۶).

هدف رضاشاه از دخالت در انتخابات مجلس و تشکیل مجالس فرمایشی، استفاده ابزاری از آن‌ها برای مشروعیت بخشیدن به برنامه‌هایی بود که در سر داشت. تأمل و تفحص در کارنامه قوه مقننه ایران در زمان رضاشاه، بیانگر این مهم است که مصوبات قوه قانونگذاری در هفت دوره، دو جهت

کلی داشته است: اول؛ تصویب قوانینی در جهت تمرکز قدرت رضاشاه و دوم؛ تصویب قوانینی در جهت انجام اصلاحات با دو جهت، یکی اصلاحات زیربنایی و دیگر انجام برنامه‌هایی به منظور عادی ساختن امور و دین‌زدایی (شجیعی، ۱۳۴۴: ۲۰۵). لازم به ذکر است از دوره هفتم تا پایان دوره رضاشاه، مجلس یکسره از وکلای مطیع و هوادار سردار سپه انباشته شد؛ لذا تجربه بیست‌سال مشارکت سیاسی و فعالیت‌های پارلمانی مبتنی بر مشروطیت به پایان رسید و اقتدارگرایی بر نهاد قانونگذاری استیلا یافت و برای گزینش نمایندگان لیست دولتی معمول گردید (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹). بدین ترتیب؛ می‌توان گفت، مجلس در زمان رضاشاه بیشتر مشروعیت‌ساز و توجیه‌گر دولت مطلقه رضاشاهی داشت یا به تعبیر بنیامین به مثابه ابزاری در راستای اعمال خشونت ثانوی یا حافظ قانون نقش بازی کرده است.

۴) خشونت حافظ قانون؛ برنامه نوسازی و سازوکارهای «استمرار» قدرت

از نظر بنیامین دومین کارکرد خشونت، «حفظ قانون» است. یعنی هنگامی که از خشونت (در قالب قوانین اثباتی، سیاستگذاری‌های حکومتی و...) برای حمایت و پاسداری از خشونت قانون‌گذار بهره گرفته می‌شود. به عبارت روشن‌تر، تا جایی که هر قانونی نیاز به تثبیت و استمرار دارد تنها با نیرویی که پیوسته حاکمیت قانون و پیروی از آن را تضمین می‌کند، می‌تواند پایدار بماند. لذا رضاشاه بعد از رسیدن به قدرت مطلقه، از سال ۱۳۰۴ خورشیدی ناگزیر از اعمال خشونت حافظ قانون بود که عملاً در قالب برنامه «نوسازی از بالا» جنبه عینی و عملیاتی به خود گرفت. این فرایند به حدی اقتدارگرایانه بود که حتی مجلس شورای ملی نیز نه نهادی مستقل برای «وضع» قانون و نمایندگی مردم، بلکه عملاً گروگانی برای اعمال خشونت «حافظ» قانون در دست دولت خودکامه رضاشاه بود. داعیه اصلاحات و نوسازی دولت مدرن رضاشاه در شرایط آشفته سیاسی-اقتصادی آن روز، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. با این حال، آشنایی ایرانیان با سازه دانایی مدرن برخلاف تجربه اروپایی از این سازه دانایی بود. اگر در اروپا تحولات فکری و مذهبی (رنسانس، اومانیزم و فرم مذهبی) زمینه‌ساز شکل‌گیری انقلاب علمی و سپس صنعتی شد؛ در تجربه ایرانیان از مدرنیته، این آشنایی ابتدا با محصولات و دستاوردهای فنی و تکنیکی مدرن (توسلی رکن‌آبادی و ایران نژاد، ۱۳۹۵: ۸) و یا سویه سخت افزاری آن حاصل شد.

در ادامه تلاش می‌گردد خشونت حافظ قانون یا به عبارت دقیق‌تر سازوکارهای استمرار و تداوم بخشی به قدرت دولت مدرن پهلوی در قالب برنامه نوسازی این دولت در حوزه‌های مختلف مانند؛ نظام وظیفه و ارتش، آموزش و پرورش، نظام حقوقی، زنان و همچنین شیوه ساماندهی و اعمال کنترل بر ایلات و عشایر، اقشار و شئون مذهبی مانند روحانیت مورد بررسی و تبیین قرار گیرد:

۱-۴) ارتش مدرن و نظام وظیفه

یکی از مهمترین و بنیادی‌ترین ابزارهای خشونت حافظ قانون در تمامی دولت‌ها، نیروهای نظامی و امنیتی بویژه ارتش است که به تعبیر بنیامین هدف از تاسیس آنها تابع قانون ساختن شهروندان در حکم هدفی قانونی است. از نظر وی، خشونت حاصل از کنش ارتش و نیروی انتظامی تولیدکننده نظم است که خود می‌تواند حتی قانون را تحت تأثیر قرار دهد. برای نمونه، فراخوان عمومی برای خدمت نظام وظیفه را می‌توان چهره دوم خشونت نامید که در پی تأسیس ارتش مدرن در ایران، سلطه حکومت بر منابع عمده قدرت را تحکیم و استمرار بخشید.

همانند تجربه تاریخی دولت‌های مدرن در غرب، نخستین اقدام رضاشاه پس از به قدرت رسیدن پی‌ریزی ارتش مدرن بود چرا که نوسازی و یکپارچه‌سازی نیروهای نظامی، زمینه نوسازی را در سایر حوزه‌های اجتماعی فراهم می‌ساخت. تمرکز قدرت، وحدت ملی، اصلاحات و ایجاد نظام دیوانی مدرن، همگی نیازمند استقرار ارتش جدید و مدرن بودند. رضاشاه با ایجاد تشکیلات نظامی واحد در سال ۱۳۰۰ و تأسیس دانشکده افسری در همان سال، به این روند تداوم بخشید و به رشد طبقه متوسط جدید در ایران یاری رساند و طبقه افسران به‌عنوان بخشی از حاملان فرایند نوسازی در عرصه تغییرات اجتماعی، مؤثر واقع شدند (علم و دیگران، ۱۳۹۳: ۹-۱۰). از سوی دیگر مجلس که تقریباً از دوره پنجم تحت سیطره رضاشاه درآمده بود، در دوره‌های بعد به‌طور کامل مطیع اوامر وی گردید و تنها به دستگامی تبدیل شد که فرمان‌های او را تصویب می‌کرد. بدین ترتیب، رضاشاه می‌توانست به‌صورت قانونی و بدون هیچ مانعی ارتش را که اینک تبدیل به ابزاری شخصی در جهت اعمال حاکمیت فردی‌اش شده بود، گسترش دهد (یزدانی و شجاعی دیوکلائی، ۱۳۸۸: ۸).

در مجلس پنجم، به موازات تصویب «طرح ماده واحده انقراض سلسله قاجاریه و برقراری حکومت به ریاست رضاخان»، مجموعه‌ای مصوبات در جهت نهادسازی نظامی، اقتصادی و سیاسی به‌وسیله نمایندگان انجام شد: تصویب قانون خدمت نظام اجباری، تصویب قانون سجل احوال،

تصویب قانون مالیات اربابی و دواب، تصویب قانون مجازات عمومی، تصویب قانون محاکمه انتظامی قضات، تصویب الغای القاب اعم از نظامی و غیرنظامی برای افراد عادی (نیازی و شالچی، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۲).

بدین ترتیب، قانون خدمت نظام اجباری مشتمل بر ۳۲ ماده در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. به موجب ماده اول آن، تمام اتباع ذکور ایران، اعم از شهری و روستایی و ایلات و افراد ساکن خارج از کشور، از ابتدای ۲۱ سالگی موظف به خدمت سربازی بودند و مدت خدمت نیز ۲ سال بود (آرشیو قوانین مجلس شورای ملی، ۱۳۰۴: ۲۱۷). بر پایه این قانون، در سال ۱۳۰۴ سازمان نظام وظیفه تشکیل و برای اجرای آن هم در آغاز، اداره‌ای به نام اداره کل احصائیه و سبج احوال تشکیل گردید و قانونی برای تعیین نفوس حقیقی کشور و ثبت احوال آن‌ها به تصویب مجلس شورای ملی رسید (الیاسی، ۱۳۹۲: ۸). اجرای قانون نظام وظیفه مانند بسیاری از قوانین دوره پهلوی اول، با موانع و مقاومت‌های اجتماعی روبه‌رو شد. این مقاومت‌ها باعث شد رژیم پهلوی اجرای کامل سربازگیری اجباری را تا سال ۱۳۰۶ به تعویق بیندازد. با این حال، رضاشاه درباره خدمت وظیفه قاطعیت داشت و سرانجام تصمیم گرفت مقاومت‌ها را در هم شکند و در سال ۱۳۰۹ تا حد زیادی در انجام این کار موفق شد (کرونین، ۱۳۹۰: ۷۷).

بدین ترتیب، ارتش وسیله‌ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت شد و رضاشاه با سرکوب شورش‌های عشیره‌ای و منطقه‌ای و قومی در غرب، شمال غرب و جنوب کشور، امنیت راه‌ها و وحدت و یکپارچگی ملی را برقرار کرد، اگرچه این سیاست به‌نحوی خشن و تخریبی همراه با نابودی بخش زیادی از امکانات مالی و احشام عشایر و غارت اموال و دارایی‌های رؤسای آنها توسط رضاخان و امرای ارتش بود. او همچنین روزنامه‌های مستقل و رادیکال را تعطیل و مصونیت پارلمانی را از نمایندگان سلب نموده و احزاب سیاسی را از بین برد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۱۱۹-۱۲۶). به‌طور کلی می‌توان گفت، در این دوران، از ارتش به‌عنوان نیروی سرکوبگر برای فرونشاندن و سرکوب شورش‌ها و متحد ساختن کشور استفاده شد و بعدها از طریق اداره شهرستانی، به دستگاه پلیس سرکوبگر و بدون علت غایی تبدیل گردید و سربازان ایرانی به زور از میان جوانان انتخاب و با حقوق و مواجب اندک به‌کار گرفته می‌شدند (دیگار و دیگران، ۱۳۷۸: ۱۰۲).

بنابراین، همان‌گونه که بنیامین تصریح می‌کند؛ خشونت نظامی، هم‌برسازنده قانون است و هم حافظ قانون. خشونتِ برسازندهِ قانون است چرا که در سایه آن قوانینی مانند «تخته قاپوکردن عشایر، قانون نظام و طیفه، قانون اخذ شناسنامه و ...» تدوین گشت و از سوی دیگر حامل خشونتی حافظ قانون است؛ زیرا با سرکوب و اجبار مردم به پذیرش و تابع آنچه دولت «قانون» می‌نامد، اعمال خشونت می‌کند. سوءاستفاده به نام توجیه قانون در حالتی که به ضرورت وضعیت اضطراری (زیرسؤال رفتن حاکمیت دولت)، استثنا از قانون تلقی می‌شود، می‌تواند تمام یا بخشی از اجرای قانون معلق شود و به نام امنیت جمعی و حفظ منافع کلی استفاده از هر نوع خشونتی توجیه‌پذیر گردد. بدین ترتیب، همان‌گونه که بنیامین می‌گوید؛ نیروهای نظامی و پلیس، خشونت را در انحصار خود می‌دانند و خود به منبع و بازتولیدکننده خشونت که هم‌برسازنده قانون از هر نوعی در حالت اضطرار است و هم حافظ قانون تبدیل می‌شوند.

۲-۴) نظام آموزشی

نظام آموزشی یکی از مهمترین و حساس‌ترین حوزه‌ها و ابزارهای اعمال قدرت نرم یا خشونت نمادین دولت‌هاست. نظام آموزشی در انتقال فرهنگ و ارزش‌های مورد نظر دولت‌ها جایگاه خاصی دارد. دولت و گروه‌های فرادست جامعه می‌کوشند معنایی را که در جهت منافع آنها قرار دارد از طریق آموزش و پرورش و سایر نهادهای فرهنگی بر جامعه تحمیل و سلطه هژمونیک خود را حفظ کنند. در عصر رضاشاه نیز سیاست نوین‌سازی آموزش و پرورش در قالب خشونت «حافظ قانون» یکی از مهمترین اقدامات دولت در راستای انحصار و تداوم بخشی به قدرت بود. نوسازی فرهنگی در این دوره، بر چهار محور ناسیونالیسم، باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی می‌چرخید. در محور ناسیونالیسم رضاشاه با تأسیس نهادهای جدید و همچنین ترویج باستان‌گرایی با تأکید بر نژاد آریایی و نیز تأسیس فرهنگستان زبان فارسی اقدام کرد (امینی و شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۷۲) که می‌توان گفت تماماً از طریق نظام آموزشی تبلیغ و ترویج می‌شد.

از جمله نخستین نهادها و قوانینی که دولت رضاشاه برای دستیابی به اهداف خویش در حوزه آموزش و پرورش تأسیس نمود، شورای عالی معارف بود. در اسفند ۱۳۰۰ ش. قانون شورای عالی معارف به تصویب مجلس رسید. به سفارش شورای عالی معارف، مقرر شد با بررسی نظام آموزش و پرورش کشورهای اروپایی، الگویی برای نظام آموزشی کشور انتخاب گردد. سرانجام نظام

آموزشی مدارس فرانسه به عنوان الگوی مدارس ایرانی پذیرفته شد (زهیری، ۱۳۷۹: ۴۶). پهلوی اول، سه هدف را در دوره حکومتش به طور جدی دنبال می‌کرد: قدرت «شبه» مطلقه دولت و پادشاه، جایگزینی ملی‌گرایی به جای دین‌گرایی و بالاخره مدرن‌سازی ایران. نظام آموزشی و بویژه مدرسه به عنوان ابزار تحقق این اهداف به خدمت گرفته شد. مدرسه با یک شکل کردن برون‌دادهایش ابزاری مؤثر برای کنترل اجتماعی بود. از سوی دیگر فرمان‌های رضاخان باید بی‌چون‌وچرا و به صورت حکم مطلق پذیرفته و اجرا شود و کسانی که مقاومت می‌کردند با خشونت، سرکوب و مجازات می‌شدند (ایروانی، ۱۳۹۳: ۸-۹). بنابراین، فلسفه رضاشاه در زمینه آموزش، مبتنی بود بر «وام‌گرفتن شتاب آهنگ، بی‌عیار و بدون پرسش راه و رسم غربی «در خدمت» ملی‌گرایی، قدرت دولتی و حکومت مرکزی خودکامه» (آموزگار، ۱۳۷۵: ۳۴۴).

در مورد مصادیق خشونت حافظ قانون در احکام مطلق‌العنان دولت رضاشاه در حوزه معارف، می‌توان به این موضوعات اشاره نمود:

۱- کشف حجاب اجباری دختران دانش‌آموز و زنان معلم برای حضور در کلاس‌های درس

۲- حذف تعلیمات دینی از آموزش ابتدایی (Hosseini Rooholamini, 2005: 92)؛

۳- دایر کردن مدارس مختلط برای نخستین بار از سال ۱۳۱۲ (Hosseini Rooholamini, 2005: 141)؛

۴- استقرار و برپایی برنامه‌های آموزشی و پرورشی مانند سازمان پیشاهنگی، تربیت بدنی توسط معلمان آمریکایی و ایرانی (Mokhtari, 1947: 271)

۵- تأسیس فرهنگستان و تأسیس هنرستان موسیقی (و مبارزه با تحریم مذهبی-دینی موسیقی) در سال ۱۳۱۴ (Mokhtari, 1947: 282)؛

۶- تأسیس سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۸ که در قالب اصلاح و یکسان‌سازی برنامه درسی مأمور بود تا در کتب درسی دبستان‌ها و دبیرستان‌ها افکار میهن‌دوستی و شاه‌پرستی را در مندرجات آن‌ها به وجه مؤثری بپروراند (Darbeiki, 2003: 176) و تنظیم برنامه درسی متمرکز. این سازمان در پی تغییر سیاست ایران برای نزدیکی به آلمان، تأسیس شد. احمد متین‌دفتری که در آن زمان پیشنهاد راه‌اندازی این سازمان را داده بود، به‌عنوان وزیر عدلیه، انجام وظیفه می‌کرد و حدوداً بعد از گذشت دو سال متین‌دفتری جانشین محمود جم گردید. کمیسیون‌های شش‌گانه رادیو، نمایش، کتب

درسی، موسیقی، مطبوعات و سخنرانی به‌عنوان زیرمجموعه هیأت مرکزی سازمان پرورش افکار، تقسیم وظایفی را بر عهده داشتند (آموزش و پرورش، ۱۳۱۷: ۷۱).

همچنین باید به تأسیس دانشسراهای دخترانه نیز اشاره نمود؛ بستر و ریشه‌های تأسیس دانشسراهای دخترانه در دوره رضاشاه به تصمیم دولت برای گسترش و تغییر نظام آموزشی و لزوم وجود معلم برای مدارس دخترانه و جدایی آنان از مردان برمی‌گشت و همین‌طور تلاش مدافعان حضور زن در بیرون از خانه بود. بعد از تأسیس دارالمعلمات، بر ضرورت وجود آموزگاران زن، زیاد تأکید می‌شد (سنگ‌تراشان و دیگران، ۱۳۹۸: ۷). دولت رضاشاه با تصویب برنامه‌هایی چون ایجاد مدارس نسوان، استخدام معلمان برای مدارس دخترانه، تأسیس پیشاهنگی دختران گامی دیگر در اجرای پروژه نوسازی برداشت.

از دیگر مصادیق خشونت حافظ قانون در حوزه آموزش، محدود کردن فعالیت روحانیت در این عرصه بود. در ایران به‌ویژه ایران دوره اسلامی، همواره روحانیون یکی از متولیان اصلی آموزش بودند. این امر امتیاز مهمی برای روحانیون و ابزاری برای آنان جهت حفظ استقلالشان در مقابل حکومت بود. به همین دلیل رضاشاه ناچار بود به‌منظور پیشبرد برنامه‌های نوگرایانه خود، مانع از مداخله آنان در نظام آموزشی گردد و بدین ترتیب گامی در جهت ایجاد تمرکز سیاسی با تضعیف یکی از نهادهای قدرت موجود در جامعه بردارد. در راستای تحقق چنین هدفی روحانیون از آموزش رسمی حذف شدند و تنها روحانیونی می‌توانستند به تعلیم و تربیت اشتغال داشته باشند که از کسوت روحانیت خارج می‌شدند و ضوابط وزارت فرهنگ را می‌پذیرفتند. در کنار ممانعت از فعالیت روحانیون، در فعالیت میسیون‌های مذهبی در نظام آموزشی نیز محدودیت‌هایی اعمال شد. در ۱۳ شهریور ۱۳۰۷ وزارت معارف اداره مدارس آمریکایی را بر عهده گرفت و الگویی از مدیریت به‌وجود آورد که سایر مدارس مذهبی خارجی ناچار به رعایت آن شدند. در ادامه این روند سرانجام در سال ۱۳۱۹ وزارت فرهنگ کلیه مدارس خارجی را دولتی اعلام کرد (آوری، ۱۳۶۰: ۴۹). افزون بر این، یکی از وظایف شورای عالی معارف، بررسی و رسیدگی به موقوفات مذهبی و نظارت بر نحوه استفاده از عواید آنها برای تأسیس مدارس دولتی بود. بسیاری از این موقوفات که به وسیله افراد نیکوکار برای حمایت از مدارس دینی و ترویج شریعت اسلام و امور خیریه اختصاص یافته بود، در ابتدای سلطنت رضاشاه

به تصرف دولت درآمد و نظارت بر عواید این موقوفات به شورای عالی معارف واگذار شد (شعبانی و دیگران، ۱۳۹۷: ۹).

هدف غیرمذهبی کردن نظام آموزشی به مؤثرترین وجهی از طریق افزایش و برتری تدریجی مدارس دولتی در دوره ابتدایی و منسوخ شدن تدریجی مکتب‌خانه‌های سنتی تحقق یافت. مداخله دولت در آموزش‌های دینی به همین جا ختم نشد بلکه کوشش می‌شد تا برنامه درسی «مدارس علمیه» نیز تحت نظارت قرار گیرد و استاندارد و یک‌دست شود (کرونین، ۱۳۹۰: ۲۰۱). مداخله دولت رضاشاه در امر آموزش که حتی در مواردی به مداخله نظامی هم می‌انجامید مبتنی بر اصول قانون مصوب مجلس بود تا مقاومت مردمی را درهم شکند و راحت‌تر بتواند جنبه حفاظت از قانون و مقدس جلوه‌دادن قانون را به نمایش بگذارد.

در واقع باید گفت دولت با استفاده از نظام آموزشی جدید، جلوی تفکر سیاسی آزاد را گرفت، نوعی هم‌رنگ جماعت شدن و همگونی را بر روشنفکران تحمیل کرد و برنامه تحصیلی را طوری تنظیم نمود که «پشتیبانی تبلیغاتی و توجیه ایدئولوژیکی را» القا کند (فوران، ۱۳۸۶: ۳۳۵). به تعبیر آبراهامیان؛ اصلاحات نظام آموزشی در دوره رضاشاه ابزاری برای رسیدن به هدف؛ غیردینی‌سازی، مبارزه با قبیله‌گرایی، توسعه آموزشی و سرمایه‌داری دولتی بود (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۷۴). در نهایت می‌توان گفت اصلاحات آموزشی رضاشاه در زمره خشونت «حافظ» قانون قرار می‌گیرد که از طریق ابزارهایی مانند قانون‌گذاری مجلس، مصوبات هیأت وزیران و البته اقتدار شخصی خود رضاشاه هموار گردید و هدف غایی آن نیز اساساً پاسداری از خشونت بنیادینِ واضع قانون یا همان قدرت موسس دولت مدرن پهلوی بود.

۳-۴) نظام حقوقی و قضائی

همان‌گونه که گفته شد یکی از اهداف رضاشاه سکولار کردن جامعه و نهاد دولت بوده است. بدین ترتیب نظام حقوقی و قضائی نیز از این امر مستثنا نبود و به صورت ابزاری برای استمرار و مشروع‌سازی دولت مطلقه مدرن به خدمت گرفته شد. مقدمات نظام حقوقی در دوره مشروطه و با قانون اساسی مهیا گردید با این حال، رضاشاه پس از به قدرت رسیدن و از سال ۱۳۰۷ شمسی در رویارویی مستقیم با دین و روحانیت، درصدد تضعیف و محدود نمودن نقش و نفوذ و اقتدار و به طور کلی حوزه فعالیت و اختیارات علما در امر قضاوت برآمد. در اسفندماه ۱۳۰۵ شمسی، سازمان

عدلیه و همه دادگاه‌ها تعطیل و منحل گردید و ظرف دو ماه سازمان نوین دادگستری به وجود آمد. بعدها روحانیون از ریاست دادگاه‌ها برکنار شدند و تحصیلات دانشگاهی برای قضاوت الزامی شد و به حدی رسید که ۹۰ درصد روحانیون مشاغل قضایی و وضعیت اجتماعی خود را از دست دادند (دیگار، ۱۳۷۸: ۱۰۰). لازم به ذکر است؛ نظام قضایی ایران یکی از اولین حوزه‌های نفوذ مذهب شیعه و علمای دینی بوده است که رضاشاه اقدام به مقابله با قدرت علمای دینی کرده است (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۳۶). بر اساس قانون ازدواج و طلاق که در سال ۱۳۱۰ به تصویب رسید، اجرای صیغه عقد و طلاق به جای محاضر شرعی، به دفاتر ثبت رسمی ازدواج و طلاق سپرده شد و در همان سال به موجب قانون ثبت اسناد و املاک، رسیدگی به اسناد مربوط به معاملات و سایر معاملات انحصاراً در صلاحیت دادگاه‌های دادگستری درآمد (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۷۱).

تصویب قانونی توسط مجلس در سال ۱۳۱۱ در زمینه ثبت اسناد و املاک، ضربه نهایی را به جایگاه مذهب شیعه و روحانیون وارد کرد. این قانون شامل بعضی از اختیاراتی بود که به وسیله دادگاه‌های شرع همانند ثبت اسناد حقوقی و قانونی مانند اقرارنامه، قسم‌نامه، گواهی‌نامه و وکالت دادن اعمال می‌شد. در نتیجه دادگاه‌های شرع و متعاقب آن علما قسمت عمده‌ای از قدرت حقوقی خود را از دست دادند. دومین قانونی که با هدف سازماندهی مجدد دستگاه قضایی فرایند سکولاریزاسیون و غرب‌گرایی دائمی نظام قضائی ایران را تکمیل کرد در سال ۱۳۱۵ به تصویب مجلس رسید. این قانون تعداد زیادی از علما را از سمت قضائی خود حذف و شرایط ذیل را برای قضاوت وضع کرد:

۱- داشتن مدرک لیسانس قضائی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران یا دانشگاه خارجی که گواهی بر سه سال یا بیشتر تحصیل در رشته حقوق باشد.

۲- قضات سابق وزارت دادگستری که فاقد چنین مدرک تحصیلی هستند، برای باقی ماندن در خدمت وزارتخانه باید امتحانات ویژه حقوق ایران و خارج را بگذرانند و به هر حال نمی‌توانند از رتبه ششم بالاتر بروند. مقیاس ارتقای رتبه یازده از ابتدای اصلاحات رضاشاه روشن بود که در نهایت علما باید از دستگاه قضایی حذف شوند. (Banani, 1961: 73 Akhavi, 1980: 136). بر اساس این قوانین، اجازه قضاوت روحانیت در دادگاه‌های غیرمذهبی لغو شد و علمای دینی فقط مجاز بودند در دادگاه‌های مذهبی مشغول

به کار شوند... از سال ۱۳۱۶ بساط قدرت روحانیون در امر قضا برچیده شد و مسئولیت آن‌ها محدود به رسیدگی به احوال شخصی شد (الگار، ۱۳۵۹: ۱۳۶).
 بنابراین عرفی‌سازی نظام حقوقی و تاسیس دستگاه قضایی مدرن در دوره پهلوی اول، همانند سایر حوزه‌های نوسازی، خشونتی حافظ قانون، در جهت تمرکز و انباشت قدرت و تحکیم و تداوم-بخشی به حیات دولت و همچنین حاکمیت شخصی رضاشاه بود.

۴-۴) زنان

زنان، یکی از مهمترین بخش‌های جامعه سنتی ایران بودند که نوگرا شدن آنها در قالب برنامه نوسازی رژیم جدید ضروری و حیاتی بود، بنابراین روشن است که در راستای تحکیم موقعیت دولت مدرن، این بخش از جامعه نیز آماج خشونت حافظ قانون بودند. «در ساخت ایران مدرن مشارکت زنان ضروری بود، زن مدرن از زن سنتی جدا شد. تصویر زن مدرن در مطبوعات زنی بود فاقد حجاب، ورزشکار و عموماً در آگهی‌های تبلیغاتی نیز حضور داشت. وظیفه پرورش نسلی وطن‌پرست و ترقی‌خواه بر عهده زنان نهاده شد. بنابراین وظیفه خانوادگی آنان به وظیفه ملی ارتقا یافت. مام وطن و مادر هر دو در کنار هم قرار گرفتند. با این حال، مهمترین موضوع یعنی مشارکت سیاسی زنان همچنان مورد انکار قرار گرفت (سلماسی‌زاده و امیری، ۱۳۹۶: ۲۳).

در زمینه پوشش زنان، قانون متحدالشکل کردن لباس در سال ۱۳۰۷ دانست را می‌توان به‌طور جدی زمینه‌سازی کشف حجاب سال ۱۳۱۴ به شمار آورد (روشن، ۱۳۸۸: ۲). رضاشاه مسأله تغییر لباس را پیش از سلطنت مطرح کرده بود، در تاریخ ده دی ۱۳۰۷ ش. قانون متحدالشکل نمودن البسه را به تصویب رساند. این طرح با قید دو فوریت تقدیم مجلس و در دو جلسه مذاکره تصویب گردید. طبق ماده اول این قانون؛ کلیه اتباع ایران که برحسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوصی نیستند در داخل مملکت مکلف هستند با لباس متحدالشکل، کلاه پهلوی و نیم‌تنه‌بافته‌شده در ایران ملبس شوند (مکی، ۱۳۶۲: جلد پنجم: ۷۱). با این حال کشف حجاب تا سال ۱۳۱۴ ش به تأخیر افتاد و در فاصله سال‌های ۱۳۰۷ ش که قانون یکسان‌سازی لباس ایرانیان به اجرا گذاشته شد تا دی‌ماه ۱۳۱۴ ش. که برداشتن چادر و کشف حجاب رسمیت یافت، تبلیغات فراوانی برای کشف حجاب صورت گرفت (جعفریان، ۱۳۸۰: ۳۱).

سیاست‌های نوگرایانه رضاشاه در قبال زنان، در سال ۱۳۱۳، بلافاصله پس از دیدار رضاشاه از ترکیه، که در آنجا نیز مصطفی کمال به اقدامات مشابهی دست زده بود، پی گرفته شد. مؤسسات آموزشی، به‌ویژه دانشگاه تهران درهای خود را به روی دختران و پسران باز کردند. اماکن عمومی مانند سینماها، هتل‌ها در صورت تبعیض قائل شدن بین زن و مرد می‌بایست جریمه‌های سنگینی پرداخت کنند. سازمان‌های فرهنگی که بیشتر انجمن زنان وطن‌پرست و حزب سوسیال شده بودند، دوباره به فعالیت پرداختند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۷۹). سخنان رضاشاه به محمود جم رئیس‌الوزرا در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۱۴ تأثیرپذیری او از ترکیه را در صدور دستور کشف حجاب صراحتاً نشان می‌دهد: «نزدیک دو سال است که این موضوع «کشف حجاب» سخت فکر مرا به خود مشغول داشته است، خصوصاً از وقتی که به ترکیه رفتم و زن‌های آنان را دیدم «پیچه» و «حجاب» را دور انداخته و دوش‌به‌دوش مردان در کارهای مملکت به آنها کمک می‌کنند، دیگر از هر چه زن چادری است بدم آمده است (صلاح، ۱۳۸۴: ۱۱۸). لازم به ذکر است؛ قانون کشف حجاب در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ تصویب و بخشنامه آن رسماً به تمام ولایات ایران ارسال گردید (روشن، ۱۳۸۸: ۳). بنابراین «کشف حجاب» مصوبه مجلس ندارد و با بخشنامه دولت به مرحله اجرا درآمد. برای برداشتن حجاب بانوان مجالس جشن و سخنرانی ابتدا در تهران و شهرهای شمال ایران و سپس بتدریج در سایر شهرها برقرار می‌گردید ولی پیشرفت زیادی نداشت و اکثریت مردم نه تنها استقبال نمی‌کردند بلکه با نظر تنفر می‌نگرستند، تا روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ که شاه به‌اتفاق ملکه و شاهدخت‌ها در جشن دانشسرای مقدماتی حضور یافتند. در این روز دو اتومبیل سلطنتی که اولی رضاشاه و دومی ملکه تاج‌الملوک و شمس و اشرف پهلوی در آن بودند بدون حجاب وارد دانشسرا شدند (مکی، ۱۳۶۲: جلد ششم: ۲۵۸).

رضاشاه معتقد بود که حجاب دشمن تمدن و ترقی است و موجب شده که نیمی از افراد جامعه در کار و تلاش حضور نیابند (حکمت، ۱۳۵۵: ۸۸). یکی از نخستین انجمن‌هایی که در راستای کشف حجاب زنان پیش‌گام شد؛ جمعیت «نسوان وطن‌خواه» بود. این جمعیت در سال ۱۳۰۲ ش. توسط محترم اسکندری و با کمک محرمانه دولت تشکیل شد. این جمعیت از راه نگارش مقالات در مجله «نسوان وطن‌خواه» و سخنرانی در مجامع زنان و حتی میهمانی‌های خانوادگی و جشن‌های مدارس و اجرای نمایش ویژه بانوان، به اجرای سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاشاه می‌پرداخت (زهیری، ۱۳۷۹: ۴۷). نهاد دیگر؛ جمعیت تمدن‌نسوان بود که در ۱۷ تیر ۱۳۰۵ ش. تلاش نمود تأثیری با عنوان

«تمدن نسوان» به نمایش بگذارد. البته در لوای این نمایش‌ها، عادی‌سازی حضور زنان در مجالس و سست کردن اعتقادات آنان و به‌خصوص تحریک آنان به بی‌حجابی موردنظر بود (زهیری، ۱۳۷۹: ۴۷). همچنین در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۴ ش. به دستور رضاشاه، علی‌اصغر حکمت، وزیر معارف وقت، عده‌ای از زنان فرهنگی را به محل دارالمعلمات فراخواند، تا جمعیتی را تشکیل دهند. این جمعیت در جلسات بعد نام «کانون بانوان» را برای خود اختیار کرد. تأسیس کانون بانوان در این دوره فرصتی برای حضور زنان در فعالیت‌های اجتماعی عمومی فراهم نمود. این کانون با برگزاری کلاس‌های مختلف سوادآموزی، هنر، خیاطی و کلوب ورزش امکان فعالیت زنان را در این عرصه‌ها فراهم ساخت (سلماسی‌زاده و امیری، ۱۳۹۶: ۲۰). این کانون وظیفه داشت در جهت تعمیم و توسعه فرهنگ جدید و جنبش تجددخواهان و به‌عبارت دیگر متجدد کردن بانوان، تلاش کند (زهیری، ۱۳۷۰: ۴۸). همچنین تأسیس سازمان «پیشاهنگی دختران» به ریاست شمس پهلوی یکی از مهمترین اقداماتی بود که به دنبال تأسیس کانون بانوان در اردیبهشت ۱۳۱۴ ش. در راستای اجرای مقدمات فرهنگی کشف حجاب، توسط حکمت صورت گرفت (زهیری، ۱۳۷۹: ۵۰). سرانجام هیات وزیران در جلسه ۴ دی‌ماه ۱۳۱۴ موضوع آزادی زنان را مطرح ساخت و اجزای آن را تصویب کرد و گزارش جلسه را محمود جم (نخست‌وزیر وقت) به عرض شاه رسانید (صفایی، ۱۳۵۶: ۱۰۴).

همچنین، در بخشنامه متحدالمال سری وزارت داخله با امضای وزیر داخله و رئیس‌الوزرا برای تمام حکام ولایات نیز در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۱۴ آمده است: «اصلاح وضع نسوان و تربیت، یکی از مهمترین اصلاحات اجتماعی به‌شمار می‌رود. زن جاهل و پرده‌نشین قادر به حفظ حیثیت و شرافت خود نبوده است. اگر زن تربیت‌شده و داخل اجتماع باشد، بهتر می‌تواند امور خانوادگی و منافع خود را اداره کند و پشتیبان حقیقی برای مرد خود باشد (خشونت و فرهنگ، ۱۳۱۷: ۱).

در استدلال دیگری برای اقناع به کشف حجاب در نامه متحدالمال وزرات معارف به شهرستان‌ها در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۱۴ اینگونه آمده است: «مخصوصاً باید سعی نمایند که گوشزد شود لباسی که امروزه نسوان عالم می‌پوشند، همان لباسی است که از قدیم‌الایام در مملکت ایران معمول و تا دو قرن بعد از صدر اسلام نیز متداول بوده است و به‌همان ترتیبی است که در شریعت مقدس اسلام در موقع عبادت مانند صلوه و حج امر شده است و باید که صورت و کفین باز و گشاده باشد (خشونت و فرهنگ، ۱۳۷۱: ۲-۴). بدین ترتیب؛ با تصویب قانون «متحدالشکل نمودن لباس اتباع ایران در داخل

مملکت» مأموران دولتی در تمام کشور، با توسل به زور مردم را وادار به تبعیت از آن کردند. مهمترین فصل این تغییر پوشاک، موضوع کشف حجاب زنان بود. بر اساس بخشنامه‌های صادره، مقرر گردید کسی را به کشف حجاب مجبور نکنند، اما مخالفت‌ها را سرکوب کنند (زهیری، ۱۳۷۹: ۶۱-۷۷). بنابراین، در اقدامی خشن در سراسر کشور، حجاب زنان شامل چادر و چاقچور و روبنده از سر آنان به‌زور برداشته می‌شد. در این میان زنانی که حاضر به کشف حجاب نشده بودند، برای به دور ماندن از این اقدامات خانه‌نشین شدند (موسوی‌حاجی و ظریفیان، ۱۳۹۲: ۲۰). چنانکه پیداست نهادسازی‌ها و تدوین قوانین جدید در این حوزه نیز همگی ابزار و سازوکاری در جهت حفظ قانون و استمراربخشی به خشونت اولیه دولت مطلقه مدرن به خدمت گرفته شدند.

۵-۴) ایلات و عشایر

ایلات و عشایر به عنوان یکی دیگر از بخش‌های سستی جامعه ایران از خشونت قانونگذار و همچنین خشونت حافظ قانون رژیم جدید مصون نماند. «در بحث چرایی توسعه‌نیافتگی ایران یکی از تیرهای اتهام به‌سوی ایلات و عشایر نشانه می‌رفت که بیش از یک‌سوم جمعیت ایران را تشکیل داده و با غارت و ستیزه‌های مداوم ایلی و بی‌نظمی و تمرکزگریزی کشور را به انحطاط کشانده بودند (واعظ، ۱۳۸۸: ۳). به عبارت روشن‌تر؛ از بدو سلطنت رضاشاه در راستای «تمرکز قدرت» سیاست تخته قاپو کردن و از بین بردن نفوذ سران ایلات و متنفذین محلی در دستورکار قرار گرفت. نخست بعضی از سران مهم را از بین بردند و یا به مرکز آورده تحت نظر و یا زندانی نمودند، سپس برای آنکه اصولاً طوایف و عشایر از بین بروند در سال ۱۳۱۱ لایحه‌ای به‌مجلس برده و به تصویب رساندند که مبلغ ۱۸ هزار تومان اعتبار گرفته، املاک عشایر و ایلات را تعویض نمایند و متنفذین را از منطقه‌ای به منطقه دیگر کوچ دهند و این عمل را با معاوضه املاک آنها از جنوب به شمال و از شرق به غرب انجام دهند. این عمل موجب خسارات و زیان و ائتلاف عشایر گردید (مکی، ۱۳۶۲، جلد ششم: ۶۶). در راستای چنین هدفی از سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ه.ش سیاست انتقال و اسکان ایلات و عشایر ایران آغاز شد. هزاران کرد را از زادبوم خود گنبدند و در مازندران، خراسان، اصفهان و یزد تخته قاپو کردند...با این حال تکیه بر اصل «تمرکز» رفته‌رفته به گونه سدی درآمد که در شرایط بسامان‌تر نیز مانع مشارکت مردم و معتمدانش در حیات سیاسی جامعه شد (اتابکی، ۱۳۷۲: ۸۰).

- برخی از مصوبات مجلس و دولت رضاشاه در زمینه تحت حاکمیت درآوردن ایلات و عشایر که در قالب برنامه نوسازی و با پوشش «خشونت محافظ قانون» به اجرا درآمد عبارتند از:
- سرکوب ایلات یاغی؛
 - خلع سلاح؛
 - اسکان اجباری؛
 - خدمت نظام و وظیفه اجباری؛
 - ترویج آموزش و پرورش در میان ایلات؛
 - تسری قانون متحدالشکل نمودن لباس به اجتماعات عشایری (الیاسی، ۱۳۹۲: ۲).
- از سوی دیگر، مهمترین مصوبات خاص مجالس دوره پهلوی اول در مورد موضوع ایلات و عشایر را می توان در چند مورد بررسی نمود:
- ۱-قانون راجع به «واگذاری زمین به منظور تخته‌قاپو کردن الوار لرستان»؛ مصوبه ۳۰ خرداد ۱۳۰۹ در مجلس هشتم؛
 - ۲-قانون «اجازه پرداخت پنجاه هزار تومان اعتبار اضافی برای مخارج عمران لرستان»؛ مصوبه ۱۲ بهمن ۱۳۱۰ در مجلس هشتم؛
 - ۳-قانون «تأدیبهی مخارج دستگیری دوست محمدخان بلوچ»؛ مصوبه آبان ۱۳۰۹ در مجلس هشتم؛
 - ۴-قانون «اجاره‌ی پرداخت یک‌صد هزار تومان اعتبار اضافی از محل ذخیره مملکتی به منظور عمران لرستان و سکنی دادن الوار»؛ مصوبه‌ی ۶ مهر ۱۳۰۹ در مجلس هفتم؛
 - ۵-قانون «اعتبار اضافی برای مخارج عمران و تخته‌قاپو کردن عشایر»؛ مصوبه ۱۲ مهر ۱۳۱۱ در مجلس هشتم؛
 - ۶-قانون «سیصد هزار ریال اعتبار اضافی برای مخارج عمران و تخته‌قاپو کردن عشایر»؛ مصوبه ۱۱ تیر ۱۳۱۲ در مجلس نهم؛
 - ۷-قانون «تعیین اعتبار برای خرید سهام بختیاری‌ها از شرکت نفت ایران و انگلیس»؛ مصوبه ۱۲ اسفند ۱۳۱۵ در مجلس دهم؛
 - ۸-قانون «اعتبار اضافی برای مخارج عمران و تخته‌قاپو کردن ایلات و عشایر»؛ مصوبه ۳۱ شهریور ۱۳۱۱ در مجلس هشتم؛

- ۹-قانون «اعتبار یک میلیون ریال برای مخارج و تخته‌قاپو کردن ایلات و عشایر»؛ مصوبه ۲۹ بهمن ۱۳۱۱ در مجلس هشتم؛
- ۱۰-قانون «الغای مالیات اغنام و احشام ایلاتی که تخته‌قاپو شده‌اند»؛ مصوبه ۲۰ مرداد ۱۳۰۷ در مجلس ششم؛
- ۱۱-قانون «راجع به تشکیل دو کمیسیون فنی و اداری و سیاسی جهت اسکان عشایر و عمران اراضی حدود قصرشیرین و سرپل ذهاب»؛ مصوبه ۱۳۱۵ در مجلس دهم؛
- ۱۲-قانون «راجع به تأمین اعتبار عمران و اسکان عشایر سرحدی غرب کشور»؛ مصوبه ۱۳۱۴ در مجلس دهم (الیاسی، ۱۳۹۲: ۶-۷). قانونگذاری مجلس همه این قوانین در راستای حفاظت از قانون است چرا که رضاشاه درصدد ایجاد کشوری یکپارچه با هویت یکسان بوده است.
- درباره سیاست «تخته‌قاپو کردن»؛ روحی، یکی از نمایندگان مجلس نهم معتقد است؛ تخته‌قاپو کردن ایلات و عشایر یکی از اهداف و آرزوهای محقق شده است که در عمل به پیشرفت‌هایی رسیده و در ادامه می‌گوید؛ برای ایلات بزرگ مثل قشقایی، بختیاری، شاهسون و کلهر، شهرهای جدیدی در همان مکان بسازند و آن‌ها را در آن‌جا متمرکز سازند، زیرا این روش در توسعه تجارت و آبادانی مملکت مؤثر خواهد بود. وی همچنین پیشنهاد نمود که ایلات کوچک نیز در دهات مستقر شده و به زراعت بپردازند (مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پنجم مجلس شورای ملی، ۱۳۲۴: ۴۰۰). با توجه به درجه اهمیت این مورد؛ شاید بتوان گفت بیشترین مصوبات مجلس شورای ملی در مسائل بیان‌شده، مربوط به مسئله ایلات و عشایر بوده است.
- از سوی دیگر، اجرای قانون یکسان‌سازی لباس‌های ایلات و عشایر تحت‌الشعاع شرایط ژئوپولیتیک مناطق ایلی (دور و نزدیکی به مرکز، امکان دسترسی به ایلات، اهمیت جغرافیایی منطقه) و متصدیان و مجریان سیاست عشایری (اراده، انعطاف یا بالعکس خشونت مجریان) قرار می‌گرفت. دولت در الزامی کردن این سیاست تا آنجا پیش رفت که کدخدایان و ریش‌سفیدان مناطق اسکان‌یافته را ملزم می‌کرد از سوی طایفه تحت‌نظر خود برای متحدالشکل شدن لباس تعهد بدهند (واعظ، ۱۳۸۸: ۷).
- همچنین قانون نظام وظیفه اجباری، بسیاری از مردان ایل را در سن جنگاوری از ایل جدا کرد و با وسعت دادن به افق دیدشان نسبت به ایران، وابستگی ایلی آنها را کاهش داد. زمانی‌که مردان را مجبور می‌کردند تا کلاه به اصطلاح پهلوی بر سر بگذارند، به اندازه سربازی اجباری نارضایتی به بار

آورد. از آنجا که کلاه مخصوص یک ایل را از سایر ایلات متمایز می‌کند، مجبور کردن ایلیاتی به کنار گذاردن کلاه خود و استفاده از همان کلاهی که ایلات رقیب و مردان ضعیف شهری بر سر می‌گذارند، اهانت بزرگی به شمار می‌آمد (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۰۲). این را می‌توان نوعی انقیاد بدن و نظم و انضباط اجباری و ارتش‌وار دانست که سرشار از خشونت است.

به‌نظر می‌آید، رضاشاه، بدنه ایلات و عشایر ایران را افرادی دزد، رؤسای آنها را غارتگر و «اشرار خودسری» می‌پنداشت که اگر با «تشویق و ترغیب» به برقراری امنیت البته با بازتعریف دولت رضاشاهی تن درمی‌دادند، هر خشونتی درباره آنها بلامانع بوده است و بنا به همین برداشت فرامینی برای اسکان به‌خصوص اسکان ایلات و عشایر لر و فرامینی برای مقامات عالی‌رتبه لشگری مثل امیر لشگر جنوب حبیب‌الله شیبانی جهت انتظام و مهار شورش ایلات ممسنی، صادر می‌کرد (اکبری و واعظ، ۱۳۸۸: ۹-۱۰).

بنابراین روشن است که سیاست اسکان ایلات و عشایر، طراحی و اجرای برنامه‌های آموزش و پرورش و از بین بردن پوشش و آداب و رسوم سنتی و در یک کلمه؛ حق زیست ناب و متفاوت آنها، خود واجد خشونتی آشکار و پنهان بود که البته با رویکرد بهره‌گیری ابزاری از قوانین و نهادهای تقنینی و اجرایی مانند مجلس، امکانپذیر گردید. این خشونت ثانوی یا خشونت حافظ قانون، عده‌ای را قربانی می‌کند تا مبدا قانون «خودوضع کرده» دولت، مخدوش نگردد.

جدول (۱) خشونت نهفته در برنامه نوسازی و توسعه پهلوی اول بر پایه نظریه والتر بنیامین

حوزه‌های هدف برنامه‌های توسعه و نوسازی	نوع خشونت اعمال‌شده (خشونت حافظ قانون)
آموزش و پرورش	خشونت حافظ قانون شامل؛ کشف حجاب اجباری دختران دانش‌آموز، حذف تعلیمات دینی از آموزش ابتدایی، مختلط کردن کلاس‌های درس، منزوی کردن روحانیون در امر آموزش.
زنان	خشونت حافظ قانون شامل؛ کشف حجاب اجباری، مجازات و جریمه زنان محجبه، سنت‌زدایی از چهره زن.
ایلات و عشایر	خشونت حافظ قانون شامل؛ سرکوب ایلات، تخته قاپو کردن، خدمت نظام وظیفه اجباری، متحدالشکل کردن عشایر و ایلات.
ارتش و نظام وظیفه	خشونت برساننده قانون و خشونت حافظ قانون شامل؛ قانون نظام وظیفه و تشکیل سازمان وابسته به آن، سرکوب شورش‌ها، برقراری امنیت با روشی خشن و نظامی.
نظام حقوقی	خشونت حافظ قانون شامل؛ حذف علما و روحانیت از قضاوت در دادگاه‌ها و عرفی‌سازی نظام حقوقی، ایجاد نظام حقوقی سکولار و تضعیف جایگاه و موقعیت روحانیت.

یافته‌های پژوهش

نتیجه گیری

پرسش اصلی پژوهش این بود که چه پیوندی بین «خشونت و قانون» در لحظه شکل‌گیری دولت مدرن پهلوی اول و به‌ویژه در سیاست‌های نوسازی این دولت وجود داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد دولت رضاشاهی همانند هر بنیانگذاری در آغاز با بهره‌گیری از خشونت واضح قانون (در مورد دولت پهلوی، کودتا سوم اسفند ۱۲۹۹) رژیم جدید را بنیان نهاد و در ادامه با توسل به خشونت حافظ قانون (بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوقی و اجرایی نهادهایی چون قانون اساسی، مجلس، دیوانسالاری و...) در قالب برنامه نوسازی از بالا، سلطه خود را تحکیم بخشید. سیاست نوسازی در دوره پهلوی اول به شیوه‌ای اجبارآمیز و شتابان صورت گرفت و در این مسیر تمامی ظرفیت‌های قانونی و نهادی به مثابه خشونت حافظ قانون در خدمت خشونت قانون‌گذار یا خشونت اولیه بودند. برای نمونه نهاد مجلس، از طریق تصویب طرح‌ها و لوایح قانونی نهاد سلطنت، نتوانست از تمام اختیارات قانونی خود بهره ببرد. همان‌گونه که بنیامین توضیح می‌دهد، پارلمان‌ها فاقد این درک‌اند که آنچه ایشان معرف و نماینده آن هستند، همان خشونت قانون‌ساز است. بنابراین رضاشاه در عمل، خود متولی و متصدی قانون‌گذاری بود و مجلس و دیوانسالاری مدنی و نظامی، پوششی قانونی برای مشروع ساختن خشونت واضح قانون یا فرامین حاکم موسس بود. روی هم رفته، سیاست‌های دولت مدرن رضاشاهی در قالب برنامه‌های توسعه و نوسازی ارتش و نظام وظیفه، نظام حقوقی، آموزش و پرورش، زنان، ایلات و عشایر و... نشان‌دهنده پیوند غیر قابل انکار خشونت و قانون برای هموارسازی امر حکومت‌داری مدرن رضاشاه و جزو لاینفک سرشت و کارکرد دولت مدرن به شمار می‌آید.

فهرست منابع

- اتابکی، تورج (۱۳۷۲). ملیت، قومیت و خودمختاری در ایران معاصر، گفتگو، ۳.
- اکبری، محمدعلی و واعظ، نفیسه (۱۳۸۸). بازخوانی نظری ماهیت دولت پهلوی اول، تاریخ ایران، ۶۳/۵، ۱-۲۶.
- امینی، علیرضا (۱۳۸۱). تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره پهلوی، تهران: صدای معاصر.
- امینی، علیرضا و ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله (۱۳۸۵). تحولات اجتماعی ایران از قاجاریه تا استقرار رضاشاه، چاپ دوم، تهران: قومس.
- ایروانی، شهین (۱۳۹۳). مقدمه‌ای بر تبیین نظام آموزش و پرورش ایران از آغاز دوره مدرن‌سازی تا امروز، پژوهشنامه مبانی تعلیم و تربیت، ۴(۱)، ۸۳-۱۱۰.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲). ایران بین دو انقلاب، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، نشر مرکز: تهران.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۲). «والتر بنیامین در برابر کارل اشمیت» نقل شده در کتاب قانون و خشونت به گزینش و ویرایش مرادفهادپور، امید مهرگان و صالح نجفی، چاپ سوم، تهران: رخداد نو.
- آموزش و پرورش (۱۳۱۷). اساسنامه سازمان پرورش افکار، ۱۰.
- آموزگار، جهانگیر (۱۳۷۵). فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان، تهران: کتاب.
- آوری، پیتر (۱۳۶۰). تاریخ معاصر ایران (جلد دوم)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- بنیامین، والتر (۱۳۹۲). «نقد خشونت» نقل شده در کتاب قانون و خشونت به گزینش و ویرایش مرادفهادپور، امید مهرگان و صالح نجفی، چاپ سوم، تهران: رخداد نو.
- بیگدلو، رضا و شهیدانی، شهاب (۱۳۹۶). تحلیل نوسازی نظام آموزشی ایران در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه (با تأکید بر کنفرانس انقلاب آموزشی رامسر)، تاریخ ایران، ۱۰(۳)، ۲۵-۴۴.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۵). مأموریت برای وطنم، بی‌جا: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- توسلی‌رکن‌آبادی، مجید و نژادایران، محمد (۱۳۹۵). سازه دانایی مدرن و امتناع بازتولید مدرنیته در زیست جهان ایرانی، سیاست، ۴۶(۳)، ۵۷۳-۵۹۲.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۰). رساله حجاییه، شصت سال تلاش علمی در برابر بدعت کشف حجاب، قم: دلیل ما.
- حافظی، سیدمرتضی و سینائی، وحید (۱۳۹۹). تعلیق مشروطیت، وضعیت استثنا؛ کامیابی رضاشاه در کسب سلطنت، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۵(۳)، ۴۹-۷۵.

- حکمت، علی اصغر (۱۳۵۵). سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران: وحید.
- دیگار، ژان پیر؛ هورکارد، برنارد و ریشار، یان (۱۳۷۸). ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، جلد ۲، تهران: البرز.
- ذوالفقاری، ابراهیم (۱۳۸۳). کشف حجاب بانوان، مطالعات تاریخی، ۲(۳)، ۲۱۷-۲۶۵.
- روشن، افسانه (۱۳۸۸). مسئله کشف حجاب به روایت اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی، پیام بهارستان، ۲(۶)، ۸۵۹-۸۷۰.
- ژیژک، اسلاوی (۱۳۹۲). خشونت، پنج نگاه زیرچشمی، ترجمه علی رضا پاکنهاد، چاپ چهارم، تهران: نی.
- سلماسی زاده، محمد و امیری، آمنه (۱۳۹۶). تأثیر نوسازی حکومت پهلوی اول بر پایگاه زنان در خانواده و اجتماع، تاریخ بعد از اسلام، ۸(۱۵)، ۶۳-۹۰.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۹۰). شکاف‌های اجتماعی؛ مجلس ضعیف؛ دولت لویاتانی، اسناد بهارستان، ضمیمه، ۱۵۳-۱۷۶.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا؛ فرحمند، سارا و علوی؛ فریده (۱۴۰۲). سیاسی شدن خشونت و سازوکارهای «دولت سازی» در عصر پهلوی اول، پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۸(۷۲)، ۱-۱۳۱.
- سنگ تراشان، علی رضا و دیگران (۱۳۹۸). کارکرد آموزشی-فرهنگی دارالمعلمت و دانشسراهای دخترانه در دوره پهلوی اول، گنجینه اسناد، ۲۹(۱۱۶)، ۱۰۸-۱۳۹.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴). دولت مطلقه و سیاست در ایران، تهران: کویر.
- شجیعی، زهرا (۱۳۴۴). مجلس شورای ملی در بیست یک دوره قانونگذاری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- شعبانی، رضا، قباد منصوربخت و فرشید مهری (۱۳۹۷). «جایگاه دین و روحانیت در نظام آموزشی دوره پهلوی اول، پژوهشنامه تاریخ، ۱۳(۵۰)، ۹۹-۱۲۴.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۶). رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- صلاح، مهدی (۱۳۸۴). «کشف حجاب»، زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فوران، جان (۱۳۸۶). مقاومت شکننده: تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران: گفتار.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۶۶). اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: پایپروس.
- کرونین، استفان (۱۳۹۰). رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.

الگار، حامد (۱۳۵۹). نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت- دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، تهران: توس.

متینی، جلال (۱۳۸۸). نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر مصدق، لس آنجلس: شرکت کتاب. مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات در دوره پنجم مجلس شورای ملی (۱۳۲۴). تهران: مطبوعه مجلس. مدیریت پژوهش و آموزش (۱۳۷۱). خشونت و فرهنگ: اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۱۳-۱۳۲۲)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

مرادی خلیج، محمدمهدی و حقیقی، خلیل (۱۴۰۰). نقش سازمان پرورش افکار در نهادینه‌سازی ایدئولوژی ملی‌گرایی در عصر پهلوی اول، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۶ (۳۰)، ۱۸۲-۱۶۴. مکی، حسین (۱۳۶۲)، تاریخ بیست‌ساله ایران «استحکام دیکتاتوری رضاشاه پهلوی»، جلد پنجم، تهران: ناشر.

مکی، حسین (۱۳۶۲). تاریخ بیست‌ساله ایران «استمرار دیکتاتوری رضاشاه»، جلد ششم، تهران: ناشر. موثقی، سیداحمد (۱۳۸۴). نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۶۹، ۲۲۵-۲۶۰.

موسوی‌حاجی، سیدرسول و ظریفیان، رویا (۱۳۹۳). تأثیر موج تجددخواهی و جریان نوسازی بر تحول پوشاک ایرانیان (از ابتدای دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی اول)، جامعه‌شناسی تاریخی، ۶ (۱)، ۱۹۳-۲۱۹.

نیازی، محمد و شالچی، وحید (۱۳۹۲). شکل‌گیری نظام‌وظیفه در ایران و طرح ملت‌سازی در دوره پهلوی اول، جامعه‌شناسی تاریخی، ۵ (۲)، ۴۱-۶۹. واحد تبلیغات فرهنگی قدر ولایت (۱۳۷۳). حکایت کشف حجاب، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت. واعظ، نفیسه (۱۳۸۸). اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول برای ایلات و عشایر، تاریخ اسلام و ایران، ۱۹ (۷۵)، ۱۳۵-۱۶۳.

الیاسی، علی‌احمد (۱۳۹۲). بررسی نقش و جایگاه مجلس شورای ملی در سیاست‌گذاری‌های عشایری دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰)، اسناد بهارستان، دوره جدید (۲)، ۵۱-۶۳. یزدانی، سهراب و شجاعی دیوکلائی، سیدحسن (۱۳۸۸). تأثیر تمرکزگرایی بر اقتصاد سیاسی عصر پهلوی اول، تاریخ ایران، ۵/۶۱، ۱۵۱-۱۷۹.

Akhavi, Shahrugh., (1980). Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period, Albant, State University of New York Press.

- Banani, Amin., (1961). The Modernization of Iran, Stanford University Press.
- Benjamin, walter., (1921), On the Critique of Violence, journal of Archiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik.
- Benjamin, Walter., (1986). Critique of Violence. Translated by Edmund Jephcott. In Reflections: Essays, Aphorisms, Autobiographical Writings. Edited by Peter Demetz. New York: Schocken Books
- Darbeiki, B., (2003). Thoughts Education Organization (Sazmane Parvaresh Afkar), Tehran: Islamic Revolution Documents Center.
- Desilets, Sean., (2017) Guide to Walter Benjamin's "Critique of Violence", https://www.academia.edu/40148329/Guide_to_Walter_Benjamins_Critique_of_Violence_
- Derrida, Jacques., (2002) 'Force of Law: The "Mystical Foundation of Authority"'. In Acts of Religion, by Jacques Derrida; edited by Gil Anidjar. New York: Routledge,
- Hosseini Rooholamini, J., (2005). "Changin Process of Primary and Junior Schools Curriculum in Iran". Tehran: Ministry of Education.
- Mokhtari, H. (1947). "History of Iranian Raising". Tehran: Tehran University Publication.
- Seddigh Aalam, E., (1961). Memory of Life (Yadegare omr), Tehran: Book Publishing Corporation (Sherkst Sahami Enteshar).2 Vol.
- Snyder, David., (1978) "Collective Violence: A Research Agenda and some strategic considerations", The *Journal of Conflict Resolution*, Vol.22. pp. 499- 534.